

مباحث لسانی

زبان و لهجه

تعارف آقای فواد

لغت زبان در اصطلاح شامل معانی چندی است :
يك معنى از آن قوه و استعداد گفتار است چنانکه در این بیت سعدی مراد از زبان قوه تکلم می باشد :

بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین
قوه و استعداد تکلم مخصوص انسان است آنجا که میگویند « حیوان زبان بسته » مراد از زبان بدیهی است که آلت کوشتی در دهان نیست بلکه قوه نطق میباشد ، یعنی نطقی که از روی اراده و فکر بعمل آید و الاطوطی هم با اصطلاح نطق دارد .

گاهی هم مراد از آن زبان جدا گانه قوم و ملتی باشد چنانکه گفته میشود زبان فارسی - زبان ترکی - زبان انگلیسی و غیره .

و نیز این اصطلاح گاهی برای نامیدن زبان قسمتی از اهالی یک ممالک و ملت بکار میرود مثل آنکه گفته میشود زبان مردم کیلان - زبان مردم خراسان و غیره .

وزمانی مراد از آن زبان یک دسته ، یک صنف یا یک شخص میباشد . مثل آنکه گفته میشود زبان کسبه - زبان بناها - زبان کودک .

چونکه با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودک باید گشاد

یا آنکه کسی بگوید « زبان او را تنها من میفهمم » - « زبان او خیلی خشن است » و غیره .

معانی دیگر زبان هر چه باشد بالاخره یکی از وجوه مذکور بر میگردد .

(زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد الفضل للانسان طول زمانه فی اصفه به قلیه ولسانه)

و اما معنی لغوی زبان همان عضو عضلانی در دهان را شامل است و معانی دیگر جنبه مجاز را دارا میباشد و اینکه زبان کوشتی بطور مجاز در معنی نطق انسان بکار میرود سبب این است که در موقع تکلم این عضو نیز درجهاز تکلم شرکت میکند و شرکت آن نسبت به آلات دیگر محسوس تر است در بعضی از السنه زبان کوشتی را با لغتی جدا گانه و زبان تکلم را بالغتی دیگر مینامند مثال در انگلیسی زبان کوشنی Tongue (توئنگ) میگویند و بیشتر در معانی آلائی که بزبان شبیه هستند از قبیل زبانه - دماغه - خار ساعت بطور مجاز بکار میبرند و اگر بخواهند در معنای زبان تکلم بکار ببرند با کلمات دیگر ترکیب میکنند .

مثل Tongue-pad یعنی بر حرف و Tongue-Tacked یعنی گنابه گو و غیره .

و اما زبان تکلم را Language میگویند .

از نقطه نظر فیزیکی و روحی زبان عبارت از وسیله‌ایست که با آن فکر انسان اظهار میشود و کلمات بطور انفرادی یا ترکیب نشان‌هایی هستند که بوسیله آنها معانی و افکار در عالم محسوس جاوه میکنند. در زبان گاهی لفظ عین معنی است مانند مومو - جرنگیدن - واق واق و غیره و در این صورت رابطه بین لفظ و معنی محسوس است و گاهی رابطه غیر محسوس و باید آن را در خود زبان پیدا کرد مثلاً هیچ رابطه محسوسی بین معنی خورشید و کلمه خورشید در بین نیست و خود زبان که عبارت از استعداد نطق باشد این رابطه را در بردارد این است که میبینیم برای يك معنی لغات مختلف در زبان‌ها موجود میباشد مثال: آب فارسی - سوتر کی - ماء عربی - مائیم عبری - Voda روسی Wasser آلمانی - eau فرانسوی، Water انگلیسی - (که در لغت روسی و آلمانی هم از همان ماده است) Aqua لاتینی - Hydor یونانی و غیره.

زبان حتماً باید نماینده فکر باشد و اگر لفظی این شرط را نداشته باشد جزو زبان نیست مثلاً کسی بواسطه حادثه و حسرتناکی یادردی بگوید «آخ - وای» این دو لفظ او جزو زبان محسوب نمیشود زیرا این الفاظ بغیر عمد و مقصود بر زبان او جاری شده‌اند لیکن وقتی که شاعر میگوید:

«آه اگر از بس امروز بود فردائی»

اینجا کلمه «آه» که نماینده فکر است جزو ادوات زبان محسوب میشود.

زبان نه تنها وسیله اظهار فکر می‌باشد بلکه جریان آن را نیز نشان می‌دهد یعنی معانی مفرد را ظاهر ساخته فکر را طوری تجزیه می‌کند که شنونده نیز آن تجزیه را میفهمد مثلاً وقتی که گفته می‌شود «عالم فانی است» شنونده اولاً فکر طرف را درک میکند و ثانیاً بی‌بجریان فکر برده تشخیص میدهد که گوینده دو معنی را در نظر آورده یکی «عالم» و دیگری «فانی» و علاوه بر این دو معنی را (که تصویری گویند) با همدیگر ربط داده است و چون هر معنایی بالفظی بیان می‌شود پس هر تعبیری در جریان فکر و معنی رخ دهد در لفظ هم محسوس می‌گردد.

زبان واسطه خلطه و آمیزش است بوسیله آن طرفین مقصود همدیگر را میفهمند پس طرفین باید آنرا بشناسند و تشخیص دهند و چون یکی از مختصات جامعه می‌باشد پس ترقی و تنزل جامعه نیز در آن تاثیر دارد. هر وقت جامعه رو بتمدن می‌گذارد زبانش توسعه پیدا میکند برعکس انحطاط جامعه انحطاط زبان را سبب می‌شود البته در این مورد احتیاج بمثال نداریم و تاریخ این مطلب را بصراحت بیان می‌کند. وقتی زبان لاتین از بین رفت که دولت روم غربی منهدم و منقرض شد و بعد جامعه روم بتحلیل رفت با اقوام دیگر اختلاط و آمیزش حاصل نمود و وحدت ملی خود را از دست داد. وقتی زبان فارسی بعد از تسلط عرب زنده شد که ایرانیان بجنبش در آمدند و روح ملی خود را تجدید کردند و قس علی ذلك.

اگر قومی در نتیجه عوامل تاریخی و جغرافیائی تشمت حاصل کند و منشعب شود قهرآ زبان آن قوم هم دچار انشعاب گردد. مثلاً با تقسیم شدن اربن‌ها بشعبه ایرانی و هندی دوزبان مستقل بوجود آمد یکی زبان ایران قدیم و دیگری زبان هندی و بالاخره با انشعاب هر کدام از این دوزبان‌های دیگری نیز در هر يك بوجود آمد این است که در تاریخ میبینیم در يك دوروزمان درم، لکت ماچندی زبان رواج داشته است (زبان درباری - زبان مذهبی - زبان نوده و غیره)

پیدایش لهجه نیز روی همین زمینه حاصل میشود مثلاً قسمتی از ملت در نقطه جداگانه

تمرکز یافته و در زندگی و عادات خود دارای خصوصیات می شود و بلافاصله این خصوصیات در زبان او نیز تاثیر کرده و دارای لهجه جداگانه می گردد. واضحتر بگوئیم مردم خراسان - طهران - یزد ایرانی هستند، زبان آنها فارسی است در نژاد و زبان و سایر نشئونات ملی با ایرانیان دیگر یکی هستند، لیکن بواسطه آنکه بر اثر عوامل تاریخی و جغرافیایی نسبت به جاذندگی کرده اند و ارتباط آنها با یکدیگر ضعیف بوده در عادات و اخلاق و طرز فکر دارای روشی خاص شده اند. این اختلاف جزئی بالاخره در زبان آنها هم تاثیر کرده بطوریکه هر کدام دارای لهجه خاص شده اند.

برعکس ممکن است ملتی از چند ملت مختلف تشکیل شود بقین است که زبانش هم از زبانهای مختلف تشکیل خواهد شد.

در اینجا احتیاج بشاهد و مثال نداریم کافی است کتاب لغت ملل متمدن امروز را برداریم ورق بزیم. خلاصه آنکه در دنیای متمدن امروز غیر ممکن است یک زبان «تمیز خالص» پیدا کنیم زیرا یک نژاد «نمیز و خالص» هم نمیتوانیم یافت.

اساس تشکیل کایه زبانها با وجود فرق و اختلاف آنها از نظر مادی و معنوی یکی است زیرا تمام آنها دارای دو خاصیت اساسی می باشند اول کلیه زبانها دارای جنبه صوتی هستند و اصوات آنها از زفر (یا بر آوردن نفس) تشکیل می شود با این طریق که نفس از مجاری تنفس بموانعی که از نمایش ذکر آنها در اینجا بی نیاز هستیم عبور کرده از دهان و بینی خارج می شود. تا نیا تمام زبانها عبارت از فکر بر روی اصل تجزیه می باشند یعنی نه تنها فکر را نمایش میدهند بلکه جریان و تجزیه آن را بمعانی نیز برای شنونده آشکار می سازند.

زبان مستقل (مثلا فارسی - انگلیسی - فرانسوی - روسی) زبانی را گویند که در حال فعلی خود با زبان دیگر یکی نباشد خواه این زبان قبلا با زبان دیگر یکی بود، یا لهجه از آن بشمار می رفته است.

لهجه عبارت از زبانی است که گریه با زبان متداول رسمی مقابرت و اختلاف دارد لیکن در حال فعلی خود با آن زبان یکی است مانند لهجه کیلانی - خراسانی نسبت بزبان فارسی رسمی. لهجه باید واجد شروط ذیل باشد:

۱ - مردمانیکه دارای لهجه های مختلف هستند باید زبان همدیگر را بفهمند و این در صورتی ممکن است که کلمات آنها و اشکال دستور زبان آنها یکی باشد یا آنکه اختلاف در صوت راه یابد (موروم - مر - میروم که برای وضوح با حروف لائین می نویسیم ... «Morom, Meram, Miravam» مثل آنکه در لهجه اهالی گیلان و قسمتی از مازندران الف گاهی مانند زبر کشیده (یا فتحة مدود) و در لهجه اهالی طهران و اصفهان و یزد مانند او تلفظ می شود (جان - بیسانی، مانند جون - پیشونی گفته میشود) و بیش وزیر (ضمه و کسره) در لهجه مردم مشهد با شباع (یعنی مانند او - یاء) ادا میشود (بجای پشت و دشته - پوست و دیشنه میگویند)

۲ - مردمانیکه دارای لهجه های مختلف هستند باید روابط اجتماعی داشته و از همدیگر بیخبر نباشند بطوریکه هر تغییر در اصل زبان رخ دهد شامل لهجه آنها نیز گردد.

اگر ملتی دارای روابط بسیار نزدیک بین افراد و اجتماعات خود باشد بدیهی است که از لهجه های مختلف بی نیاز خواهد بود برعکس اگر ارتباط اجتماعات قوم و ملتی ضعیف باشد بر تعداد

لهجه های آن خواهد افزود يك نظر اجمالی بتاريخ ايران بعد از عرب کافی است که اثبات این مطالب را بکند .

اگر ارتباط اجتماعات قوم و ملتی خیلی ضعیف نباشد لهجه ها بهم نزدیک میباشند مثل لهجه مردم کاشان و مردم بزد و اگر این ارتباط ضعیف تر باشد لهجه ها بهم مغایرت کلی خواهند داشت مانند فارسی در ایران و فارسی افغانستان و تاجیکها، و اگر این ارتباط بکلی از بین برود آنوقت از لهجه ها زبانهای مستقلی بوجود می آید مانند زبان عبری و عربی که هر دو سامی هستند و در هزار و چند صدی قبل از میلاد اعراب و یهود زبان همدیگر را بدون مترجم میفهمیده اند لیکن بواسطه قطع شدن روابطی که برای حفظ انشعاب زبان لازم بود رفته رفته دو زبان مستقل بوجود آمده زبان عبری و زبان عربی هر يك زبان مستقلی شده اند همین حال را دارند زبان سانسکریت و زبان فارسی که ابتدا دو لهجه در زبان واحد آریین بوده اند لیکن رفته رفته هر يك زبان مستقلی شده اند .

اگر این جریان را ادامه دهیم ممکن است در نتیجه استدلال کنیم که کلیه زبانهای دنیا از يك زبان بوجود آمده اند .

لیکن وسائل علمی امروز این استدلال را هنوز زود و بی موقع میدانند زیرا زبانهای در دنیا وجود دارند مانند زبان چین و زبان ژاپون که هیچگونه رابطه با زبانهای دیگر ندارند و اندک دلیلی که بتواند ارتباط آنها را با زبانهای هند و اروپائی یا سامی مدلل سازد در بین نیست مگر آنکه بگوئیم چون پدر و مادر همه مردم آدم و حوا بوده اند ابتدا در دنیا هم يك زبان وجود داشته و پس والله اعلم .

فکاهیات

از یکی از فرهنگهای اخیر

چاپ تبریز

مرغابی - بضم اول اردک معروف .

مرغ مجنون - مرغیست که در موی سر مجنون آشیان کرده بود .

شیراز - شهر است شهرت و مسرت طراز .

باد کوبه - شهر است معروف که بنا بر مشهور بنا کرده انوشیروان عادل

بوده و پیوسته باد در در و دیوارش می کوبد . لهذا خانهای آن همه از سنگ و سطح خانهها قیر اندود است ،

اندلس - بضم اول و ثالث و رابع نام شهر است در حدود مغرب و

جزیره ایست در بالای کوهی . . . گویند که اندلس بن یانث بن نوح یکی از

جزایر متصله بارض اسپانیول را بطریق میراث مالک شده و در آنجا شهری ساخته

و باسم خودش موسوم داشت .

پس گردنی - سیلی که بز گردن زنند .